

هدف کلی  
توانایی تبیین امکان معرفت در انسان

اهداف آموزشی  
آشنایی با چیرستی معرفت  
تبیین پیشرفت پیوسته دانش انسان

طراح: مجتبی محمودی  
دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایزده  
سال تحصیلی: ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹



## امکان شناخت

به این چند گزاره توجه کنید:

- انسان می تواند اشیا را بشناسد.
  - انسان می تواند اشیا را همان گونه که هستند، بشناسد.
  - انسان نمی تواند اشیا را همان گونه که هستند، بشناسد.
  - شناخت انسان می تواند خطا و اشتباه باشد.
  - شناخت انسان همواره خطا و اشتباه است.
  - انسان فقط می تواند همین امور محسوس<sup>۱</sup> و قابل تجربه حسی را بشناسد.
  - انسان در شناخت امور محسوس هم همواره خطا می کند.
  - انسان علاوه بر امور محسوس، امور نامحسوس را هم می تواند بشناسد.
- ابتدا بگویید کدام یک از این گزاره‌ها درست است؟ سپس آنها را با هم مقایسه کنید و ببینید که کدام گزاره با کدام گزاره سازگار و کدام گزاره با کدام گزاره ناسازگار است.

۱. امور محسوس، اموری هستند که با حواس قابل درک می باشند. همه پدیده‌های جهان مادی، مانند ستارگان، درختان و رنگ‌ها، الکترون‌ها و امواج و نظایر آن نیز که با دستگاه‌ها و ابزار قابل درک هستند جزء امور محسوس هستند. امور نامحسوس، موجودات غیر مادی هستند که نه با حواس و نه با ابزاری که با حواس کار می کنند، قابل درک نیستند؛ مانند روح.

## توضیحات گزاره های ابتدای درس

جمله اول عبارت، همان گونه که هستند را ندارد. اما جمله دوم و سوم این قید را دارند

جمله دوم با جمله اول سازگار است. زیرا در جمله دوم قید - همانگونه که هستند - اضافه شده که جنبه توضیحی دارد. والا هرکس که میگوید انسان میتواند اشیا را بشناسد، منظورش همانگونه که هستند میباشد و اگر جور دیگر بشناسد، نشناخته است

جمله سوم با جمله دوم ناسازگار است. حال، این جمله با جمله اول چه نسبتی دارد؟ آیا با جمله اول هماهنگ است یا مخالف؟

ممکن است کسی بگوید جمله اول با هر دو جمله هماهنگ است. هماهنگی آن با جمله دوم روشن است. اما درباره هماهنگی آن با جمله سوم بدین صورت است که در جمله اول فقط آمده که انسان میتواند اشیا را بشناسد، خواه همانگونه که هستند و خواه غیر همان گونه که هستند. پس جمله اول با این جمله سازگاری دارد

اما حقیقت این است که وقتی کسی میگوید انسان میتواند اشیا را بشناسد، اصولاً منظورش آن است که یک شی را همانگونه که هست میتواند بشناسد. اگر غیر همانطوری که هست بشناسد، آن را نشناخته و چیز دیگری را به جای آن شناخته است. مثلاً اگر بگوید آن موجودی که از دور می آید اسب است، و بعد معلوم شود که گاو بوده، آن را نشناخته و اشتباه کرده است

اگر کسی جمله چهارم را انتخاب کند، این جمله با جمله اول و دوم سازگار است اما با جمله سوم سازگار نیست. زیرا وقتی میگوییم انسان میتواند خطا نکند، معنایش این است که: میتواند اشیا را بشناسد در ضمن، ممکن است خطا هم نکند

اگر کسی جمله پنجم را انتخاب کند، لازمه اش این است که جمله سوم را هم بپذیرد و جملات اول دوم و چهارم را انکار کند

جمله ششم وارد محدوده علم شده است. و کسی که محدوده شناخت را معین میکند، اصل شناخت را پذیرفته است. پس جمله ششم با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است

جمله هفتم در مقابل جمله ششم است و چون لفظ، هم در آن آمده، معنایش آن است که انسان همواره خطا می کند، حتی در امور محسوس، پس این جمله با جمله سوم و پنجم هماهنگ است

جمله هشتم که توانایی انسان بر امور محسوس و نامحسوس را میپذیرد، با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است. اما با جملات سوم و پنجم و هفتم به طور کلی سازگار نیست. اما با جمله ششم، کلمه فقط که در جمله آمده سازگار نیست و در هر دو جمله امکان شناخت امور محسوس پذیرفته شده است

۱- یکی از ویژگی های انسان، توانایی شناختن است، ان را توضیح دهید؟

۲- آیا ما از خود و جهان پیرامون خود شناختی داریم؟

۳- آیا شناخت ما تدریجی است یا دفعی؟

یکی از ویژگی های انسان، توانایی شناختن است (ما اشیاء و پدیده های پیرامون خود را شناسایی می کنیم و از طریق این شناخت با آنها ارتباط برقرار کرده و از آنها استفاده می نماییم. ما اشیاء و افراد را می بینیم، صدای آنها را می شنویم و بسیاری از ویژگی های دیگر آنها را درک می کنیم. اینکه ما با دیگری سخن می گوئیم، اینکه به سمت چیزی می رویم یا از چیزی دور می شویم و اینکه می کوشیم از خطرها فاصله بگیریم همه اینها نشانه توانایی ما در دانستن است) ۱

علاوه بر اینها (گاهی) به مسائلی فراتر از مسائل محسوس و پیرامونی فکر می کنیم؛ مثلاً درباره گذشته و آینده، یا درباره موجودات نامحسوس و جهانی غیر از جهان مادی می اندیشیم و برای خود نظر و باوری هم داریم. پس شکی نیست که ما موجودی هستیم که از خود و جهان پیرامون خود شناختی داریم) ۲

همچنین می دانیم که (شناخت ما به تدریج افزایش می یابد. ما در آغاز تولد چیزی نمی دانیم، بلکه گام به گام با پدیده های جهان آشنا می شویم؛ یعنی با عمل آموختن و یادگیری، در مسیر

۴- آیا شناخت ما محدود است یا نامحدود؟ توضیح دهید؟

شناخت بیشتر پیش می رویم) ۳  
همچنین ما می دانیم که (علی رغم گستردگی شناخت و فهم ما از جهان و خود، باز هم شناخت ما بسیار محدود است؛ یعنی ما آگاه هستیم که در کنار دانسته ها و آموخته ها، حقایق فراوان دیگری هم در عالم هست که آنها را نمی دانیم و نمی شناسیم) ۴

علاوه بر این، گاهی متوجه می شویم که بعضی از دانسته های ما درست نبوده و دچار خطا شده ایم. همچنان که گاهی متوجه می شویم که افراد مختلف درباره موضوع واحد نظرها و باورهای متفاوت دارند (ما می کوشیم که بدانیم از میان آن نظرها تفاوت کدام درست و کدام غلط است) ۵

۵- وقتی متوجه می شویم که افراد مختلف درباره موضوع واحد نظرها و باورهای متفاوت دارند وظیفه ما چیست؟

فکر

۱- درست است که ما خطا می کنیم. اما در عین حال می توانیم به همین خطا پی ببریم و این، خود، دلیلی بر توانایی انسان برای شناختن است. علاوه بر این، انسان خطای خود را تصحیح میکند یعنی دانش بعدی خود را با دانش قبلی مقایسه میکند و متوجه میشود که این دانش نسبت به دانش قبل درست است

۱ بسیار پیش آمده که ما یک مسئله ریاضی را حل کرده ایم، اما بعد متوجه شده ایم که در حل آن مسئله راه را اشتباه رفته ایم. سپس راه دیگری را انتخاب کرده و به پاسخ صحیح رسیده ایم. اینکه انسان می تواند به خطای خود پی ببرد نشانه چیست؟  
۲ بسیار پیش آمده که ما در موضوعی با فردی دیگر اختلاف نظر داشته باشیم و هر دو تلاش کنیم به کمک استدلال و توضیح، طرف مقابل را به دیدگاه خود نزدیک کنیم. این تلاش نشانه پذیرش چه حقیقتی است؟

کاری که ما هنگام گفتگو با طرف مقابل می کنیم، خودش حاوی چند پیام در زمینه شناخت است یکی اینکه: دو فردی که دو نظر درباره یک موضوع دارند، هر دو قبول دارند که یکی از این دو نظر درست است، نه هر دو. البته ممکن است هر دو اشتباه باشند دوم اینکه: هر دو قبول دارند که راهی برای تشخیص درستی یا نادرستی این نظرات هست سوم اینکه: هر دو میدانند که میتوانند دیدگاه درست خود را به دیگری انتقال دهند و به او اثبات کنند که نظرش صحیح نیست و نظر طرف مقابل صحیح است چهارم اینکه: بالاخره هر دو قبول دارند که امکان شناخت برای انسان هست

۱- تأمل درباره مسائل مربوط به شناخت، به طرح پرسشهایی درباره آن انجامیده است، چند مورد از آنها را نام ببرید؟  
۱- کدام سؤاها منجر به شکل گیری دانشی به نام معرفت شناسی شده است؟ دو پرسش و یک پاسخ

۲- معرفت شناسی چیست؟

۳- آیا معرفت شناسی جزئی از فلسفه است؟ توضیح دهید؟  
۴- کدام فیلسوفان درباره معرفت و شناخت بشر نظر داده اند؟



ایمانوئل کانت، فیلسوف قرن هجدهم آلمان و از بزرگترین فلاسفه اروپاست. وی در شهر کونیگسبرگ به دنیا آمد و در طول عمر خود هرگز از ایالت زادگاهش بیرون نرفت. نظم زندگی وی به گونه ای بود که مردم محله او می توانستند هر روز ساعت هایشان را با لحظه عبور او از برابر پنجره خانه شان میزان کنند. کانت، مردی آراسته، باهوش و شوخ طبع بود. او آثار متعددی در معرفت شناسی نوشت که معروف ترین آن «نقد عقل محض» است. این جمله او همواره بر سر زبان هاست: «دو چیز مرا به شگفتی وادار می کند، یکی آسمانی که بالای سرماست، دوم وجدانی که در قلب و درون ماست.»

تأمل درباره مسائل مربوط به شناخت، به طرح پرسشهایی درباره آن انجامیده است. پرسشهایی از این قبیل که: شناخت چیست؟ آیا شناخت اساساً ممکن است؟ شناخت های ما تا چه اندازه ارزش دارند؟ راه های شناخت کدام اند؟ حدود و قلمرو شناخت چقدر است؟ چرا میان شناخت افراد از یک موضوع تفاوت وجود دارد؟ این قبیل سؤال ها منجر به شکل گیری دانشی به نام «معرفت شناسی» شده است.

«معرفت شناسی» بخشی از فلسفه است که به پدیده شناخت می پردازد و می کوشد به این گونه پرسش ها پاسخ دهد. معرفت شناسی همیشه جزئی از فلسفه بوده است. هنگامی که فیلسوفی درباره موضوعاتی مانند هستی، جهان و انسان می اندیشد، ناگزیر درباره خود اندیشیدن و شناخت نیز دیدگاهی دارد (افلاطون و ارسطو در یونان باستان، همچنین ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا و علامه طباطبایی، از فیلسوفان دوره اسلامی و نیز دکارت، هیوم و کانت از فیلسوفان دوره جدید اروپا، همه درباره معرفت و شناخت بشر نظر داده اند). البته توجه ویژه کانت، فیلسوف قرن هجدهم آلمان، به شناخت سبب شد که شاخه «معرفت شناسی» فلسفه رشد بیشتری کند و فیلسوفان بیشتری در دوره جدید بدان بپردازند.

در گذشته برخی از مباحث معرفت شناسی در ضمن مباحث فلسفی طرح می شد اما امروزه به علت طرح پرسش های جدی و جدید درباره معرفت و ظهور دیدگاه های گوناگون، این بخش از فلسفه به صورت شاخه مستقلی درآمده که به آن «معرفت شناسی» یا «نظریه معرفت» می گویند.

۵- معرفت شناسی یا نظریه معرفت چگونه به صورت شاخه مستقلی درآمده است؟

## سؤال چیهستی معرفت را با ذکر مثالی توضیح دهید؟

(معنا و مفهوم معرفت و شناخت، روشن است و نیازی به تعریف ندارد. وقتی که از کودکی می پرسیم «می دانی توپت کجاست؟» و او می گوید «آری، می دانم»، نسبت به معنای «می دانم» آگاه است. اگر ابهامی هم از جهت کلمه و لغت باشد، حداکثر با بیان معادلی ابهام رفع می شود؛ مثلاً می گوئیم معرفت، همان دانستن و آگاهی نسبت به چیزی است) به عبارت دیگر، وقتی کسی می گوید «توپ آنجاست» بدین معناست که او به وجود توپ در آنجا آگاه و عالم است و ما به ازای آگاهی او، یک توپ است که در آنجاست.

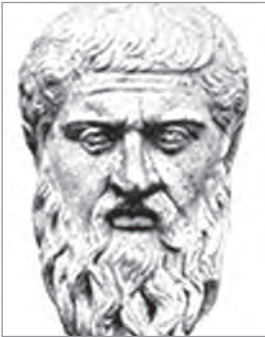
## امکان معرفت

سوال

آیا ما می‌توانیم اشیا و موجودات جهان را بشناسیم و به آنها علم پیدا کنیم؟

شاید از این پرسش تعجب کنید و بگویید (این یک امر بدیهی و روشن است و نیازی به تحقیق و پیدا کردن دلیل ندارد. همین که ما با طرف مقابل خود صحبت می‌کنیم، یا لیوان آبی را برمی‌داریم و می‌نوشیم، یا از عمل کسی خوشحال یا عصبانی می‌شویم، گویای آن است که ما به امکان شناخت خود پی برده‌ایم.) آری اگر رفتاری غیر از این از ما سر می‌زد، می‌توانستیم بگوییم که در توانایی دانستن خود شک داریم. حال جالب است بدانیم گاهی همین امر بدیهی نیز، چه در گذشته و چه در زمان حاضر، انکار شده است.

۱- چرا سوفیست‌ها به این نظر رسیدند که انسان توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد؟



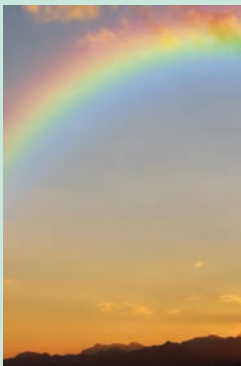
گرگیاس در سیسیل ایتالیا به دنیا آمد و بعدها به عنوان سفیر به آتن رفت و آنجا زندگی کرد.

۱ (سوفیست‌ها که به علت استفاده از مغالطه‌های مختلف در گفت‌وگوها و در محاکم قضایی هر باطلی را حق جلوه می‌دادند، به تدریج به این نظر رسیدند که انسان توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد و نمی‌تواند به علمی که مطابق با واقع باشد، برسد.)

۲ یکی از این سوفیست‌ها «گرگیاس» بود (او که در فن سخنوری بسیار توانا بود، می‌گوید: «اولاً چیزی وجود ندارد. ثانیاً اگر هم چیزی وجود داشته باشد، برای انسان قابل شناخت نیست و انسان ابزار شناخت آن را ندارد. ثالثاً اگر برای انسان قابل شناخت باشد، نمی‌تواند آن را به دیگری بیاموزد و منتقل نماید.»)

۲- عقیده گرگیاس درباره شناخت و امکان معرفت را بنویسید؟

حل یک مسئله



گذشتگان چنین می‌اندیشیدند که رنگ یکی از خواص و ویژگی‌های هر جسم است؛ یعنی یک جسم، همان‌طور که طول و عرض و ضخامت دارد، یکی از رنگ‌ها را هم دارد. امروزه درباره رنگ اجسام اختلاف نظرهایی پدید آمده است. مهم‌ترین اختلاف این است که آیا اشیا واقعاً به همان رنگی هستند که ما می‌بینیم؟ برخی فیزیک‌دان‌ها گفته‌اند: نه؛ زیرا ممکن است یک چیز در دو حالت و از دو زاویه متفاوت با دو رنگ مختلف دیده شود. عده‌ای از همین اختلاف نظر نتیجه گرفته‌اند که انسان توانایی شناخت پدیده‌ها را ندارد. آیا می‌توان از این نمونه نتیجه گرفت که امکان شناخت اشیا برای انسان نیست؟

نکته

واعظی بر پله سوم منبری نشسته بود و سخن می گفت. در میان صحبت، یکی از حاضران سوالی پرسید. سخنران با کمال تواضع پاسخ داد که من جواب این سوال را نمی دانم.

مدتی گذشت و آن مستمع سوالی دیگر پرسید. باز هم سخنران گفت: پاسخ این سوال را هم نمی دانم.

برای بار سوم نیز پرسش و پاسخ مشابهی تکرار شد. مستمع که سخت ناراحت شده بود، برخاست و با اعتراض گفت: تو که نمی توانی جواب سوال ها را بدهی چرا بر پله سوم منبر نشسته ای؟

سخنران به آرامی گفت:

دوست من! من به سبب دانسته هایم روی پله سوم نشسته ام. اگر می خواستم به خاطر ندانسته هایم پله ای انتخاب کنم، هیچ منبری پله ای مناسب برای نشستن من نداشت.



رصدخانه مراغه

۱. مجموعه آثار، جلد ۶، اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی و استاد مطهری، ص ۱۶۸

- ۳- دانش بشر به دو صورت پیشرفت می کند و کامل می شود، آن دو روش کدام اند؟
- ۴- دانش ما درباره کیهان و سیاره ها چه زمانی در حال تکمیل شدن است؟
- ۵- دانش ما درباره کیهان و سیاره ها چه زمانی در حال تصحیح شدن است؟

مجتبی محمودی، دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایذه

البته ما می دانیم که حقایق بسیاری وجود دارد که هنوز انسان نتوانسته آنها را بشناسد. همچنین ممکن است ما در توانایی خود برای شناخت برخی امور شک کنیم؛ مثلاً با خود بگوییم که «آیا ما می توانیم به همه اسرار مغز پی ببریم؟» اما این شک، غیر از شک در امکان اصل شناخت است.

پس (هم معنای معرفت و هم امکان رسیدن به آن برای هر انسانی روشن است و شکاکیت مطلق، یعنی شک در اصل دانستن و همه دانسته ها، امکان پذیر نیست و اگر کسی چنین نظری بدهد، گرفتار یک تناقض شده و همین نظر او با شک مطلق سازگار نیست) ۱

۲- نتیجه تلاش بشر برای درک خود و جهان پیرامون خویش چه نتیجه ای داشته است؟

➤ پیشرفت پیوسته دانش انسان

از آنجا که بشر به طور طبیعی، به امکان شناخت خود و پدیده های دیگر باور دارد و وجود اشتباه را به معنای ناتوانی در کسب معرفت تلقی نمی کند، از ابتدای زندگی خود روی زمین، برای درک خود و جهان پیرامون خویش تلاش کرده است (نتیجه این تلاش مستمر، دستیابی انسان به دانش های مختلف در رشته ها و شاخه های گوناگون علم است. همین پیشرفت، خود دلیلی بر توانایی بشر برای رسیدن به معرفت است) این پیشرفت به دو صورت در حال انجام است.

۱ (از طریق حل مجهولات و دستیابی به اطلاعات جدید در مورد عناصر و پدیده های جهان و گشودن شاخه های جدید دانش.

۲ از طریق پی بردن به اشتباهات گذشتگان و تصحیح آنها) به طور مثال، دانش ما درباره کیهان و سیاره ها پیوسته هم در حال تکمیل و هم تصحیح است. از جهت تکمیل، منجمان به تدریج ستارگان و سیارات بیشتری را شناسایی کرده اند و انتظار دارند که در آینده نیز کرات دیگری را بشناسند.)

۵ (در جهت تصحیح نیز ستاره شناسان و کیهان شناسان به طور پیوسته برخی از دانش های گذشتگان را اصلاح نموده اند. مثلاً منجمان قدیم، عموماً فکر می کردند که خورشید به دور زمین می گردد و زمین مرکز جهان است. اما منجمان جدید پی بردند که این نظر اشتباه بوده و زمین به دور خورشید در حرکت است) ۵

۱ نمونه‌هایی از پیشرفت دانش را ذکر کنید که با تکمیل دانش قبلی صورت گرفته باشد.

.....

.....

.....

.....

.....

۲ نمونه‌هایی از پیشرفت دانش را ذکر کنید که با تصحیح دانش قبلی رخ داده باشد.

.....

.....

.....

.....

.....

۳ چرا کسی که گرفتار شک مطلق در شناخت می‌شود و می‌گوید هیچ شناختی ممکن نیست، خودش به امکان شناخت اقرار کرده است؟

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....